



# تمدن‌شناسی

زهرا شیداییان



در ادامه‌ی مطلب قبلی نشریه با همین عنوان، در این شماره نیز به ارائه‌ی دیدگاه دکتر عطاءالله بیگدلی در حوزه‌ی تمدن‌شناسی می‌پردازیم. برای بیان نظراتشان از کتاب «تمدن‌شناسی» ایشان استفاده شده است.

## فرهنگ و تمدن بهینه

فرهنگ بهینه، فرهنگی است که انطباق کامل با تفکر خود دارد. تمدن بهینه نیز تمدنی است که بر فرهنگ خود کاملاً منطبق است. در دنیای امروز تمدن بهینه و صد درصد کامل وجود ندارد. نه تمدن دینی و نه تمدن غرب بهینه نیستند ولی تمدن غرب با جهت‌گیری باطل خود به‌سوی بهینه شدن حرکت می‌کند.

## ابزار و تمدن

ابزار بخش مهمی از تمدن است که نقش تسهیل‌کننده و ممکن‌کننده برای عمل (فرهنگ) دارد و با توجه به هدف و غایت خود معنا می‌یابد. سخن اصلی ایشان در مورد ابزار کمک به فهم پیچیدگی آن و گذار از تحلیل‌های بسیطی مثل این سخن است که «ابزار، ابزار است و می‌تواند در هر جهتی استفاده شود». ایشان این گزاره را مثال می‌زنند که در میان مردم بسیار استفاده می‌شود: «چاقو، چاقو است. بستگی دارد در دست چه کسی باشد. جراح باشد یا قاتل»؛ درحالی‌که چاقوی مورد استفاده‌ی جراح و چاقوی مورد استفاده‌ی قاتل یکی نیستند. چاقو لفظ مشترکی میان حقایق متباین است و ما صرفاً با یک اشتراک لفظی در ابزار مواجه هستیم.

اما تکنولوژی چیست؟ تکنولوژی ابزاری است که توسط انسان و با هدف تسلط بر طبیعت ساخته شده است؛ چون انسان خود را «بر» طبیعت می‌بیند، نه «در» طبیعت.

بنابراین، اگر تمدنی به دنبال استیلا بر طبیعت نباشد، نیازی به استفاده از تکنولوژی نمی‌یابد. پس ساخت تکنولوژی و به‌کارگیری آن ارتباطی به رشد عقل انسان ندارد بلکه با نیاز به سلطه بر طبیعت مرتبط است.

سؤال بسیار مهم و بحث‌برانگیزی که مطرح می‌شود این است که آیا یک ابزار را می‌توان در دو تمدن مختلف استفاده کرد؟ از نظر دکتر بیگدلی این سؤال پاسخ‌بله یا خیر ندارد. پاسخ آن بستگی به مبانی فکری دو تمدن و نیز درجه‌ی پیشرفت آن دو دارد. ایشان معتقدند دو تمدن با مبانی فکری کاملاً متفاوت که در صد درصد بهینگی قرار دارند در تمام ابزار و شئون تمدنی با یکدیگر متفاوت خواهند بود. بنابراین، امکان استفاده از ابزار یکسان در این دو تمدن وجود ندارد.

## چرخه‌ی نیاز، پاسخ نیاز و نیازهای اولیه

مفهوم نیازهای اولیه مفهومی غیردقیق و غیرواقعی است. هیچ‌یک از ما به لباس پوشیدن نیاز نداریم بلکه به لباس پوشیدن با شرایطی خاص نیاز داریم (مثلاً یک روحانی به لباس پوشیدن به شیوه‌ی یک جوان لات نیاز ندارد و بالعکس. ما به پوشیدن گونی نیاز نداریم و...). تمام

نیازهای ما و پاسخ‌هایشان امری فرهنگی و برخاسته از نوع تفکر ماست. حتی انسان‌های اولیه (آدم (ع)) هم نیازهای مشخصی داشتند، نه نیازهای اولیه. بنابراین، ما مفهومی به نام «نیاز مشترک انسانی» نداریم. پس دلیل اشتراکات تمدنی ما با غرب چیست؟ دلیل آن این است که نه غرب صد درصد باطل است و نه ما صد درصد اسلامی هستیم و گرنه تمدن بهینه‌ی اسلامی با تمدن بهینه‌ی کفر هیچ اشتراکی ندارد. از نظر دکتر بیگدلی، امروز ما هرچه بیشتر در مسیر تسلیم‌شدن در برابر غرب و تجدد در حرکتیم و این تسلیم نزدیک است سنگرهای فرهنگی و کمی بعدتر سنگرهای تفکری ما را\_ که هنوز مقاوم‌اند\_ در بر بگیرد. مگر این که تقدیر دیگری رخ دهد.

## اساس تسمیه‌ی تمدن‌ها

وجه نام‌گذاری تمدن‌ها اولاً وضعیت مطلوب و آرمانی آن‌هاست (ایمان) و ثانیاً حرکت و تلاش آن‌ها (عمل). انقلاب اسلامی ما تماماً اسلامی نیست. تمدن غرب هم کاملاً سکولار نیست. اما هرگاه فردی، مطلوبی را در نظر بگیرد و برای رسیدن به آن تلاش کند، هرچند هنوز به مراتب عالی آن نرسیده باشد، ما وصف آن آرمان را به او می‌دهیم. ما به کسی مؤمن می‌گوییم که تلاش کند به امام معصوم برسد و کسی را فاسق می‌نامیم که تلاشش رسیدن به انسان فاسق باشد. مذبذب نیز کسی است که در میانه و دو دل است.

با این توضیحات، هر فرد و تمدنی مفاهیم پیشرفت، علم، عقل و... را متناسب با بنیان‌های تفکری خود معنا می‌کند. یعنی چیزی که در یک تمدن پیشرفت است در تمدنی دیگر ممکن است انحطاط باشد.

## قدرت بازروایی تمدن‌ها

قدرت بازروایی تمدن‌ها فهم مجدد امور، مفاهیم و خصوصاً نظریات است. تمدن غرب، فهمی از دکارت ارائه می‌دهد که خود آن فیلسوف آن را قبول ندارد. تمدن، اندیشه را به‌سوی غایات خود هدایت می‌کند.

## فلسفه‌ی تمدن

انسان‌ها تلاش می‌کنند و «ممکن» است این تلاش منجر به ظهور تمدنی بشود یا نشود. زمان ظهور و سقوط تمدن‌ها، مثل تولد و مرگ، به اراده‌ی خداست. البته اصول و قواعدی وجود دارند ولی این قواعد قطعی نیست. بنابراین، تمدن «ساختنی» نیست.

در شماره‌ی آینده، به فرایند ظهور و سقوط تمدن‌ها و توصیه‌ها و راهبردهایی برای تمدن‌سازی خواهیم پرداخت که بخش پایانی بیان نظرات دکتر بیگدلی خواهد بود، ان‌شاءالله.

# نگاهی نقادانه بر کتاب هویت علم دینی

مریم جهان‌بین



کتاب هویت علم دینی نوشته‌ی دکتر خسرو باقری در سال ۱۳۸۲، تلاش درخوری برای دستیابی به یک مدل دینی است. در مجموع، این کتاب متناسب با هدف نویسنده نظم منطقی و انسجام دارد. حسن مهم این کتاب آن است که فقط به تبیین‌های نظری بسنده نکرده، بلکه در مقام اثبات علمی کوشیده است که به واقعیت عینی و تجربی پدیده‌ها دست پیدا کند.

در این کتاب، علاوه بر محاسن گفته‌شده معایبی وجود دارد. ابتدا مختصراً به نقدی پیرامون کلیت کتاب می‌پردازیم و سپس نقدهای وارده را به نظریه‌ی ایشان مبنی بر مدل تأسیسی علم دینی بیان می‌داریم.

یک اشکال وارد شده بر نگاه دکتر باقری در این کتاب، نگاه تحویل‌گرایانه به مفهوم تجربه به همان معنایی است که در علم رایج وجود دارد. اگر قرار است علم دینی را به

معنای آنچه هم علمی و هم دینی است، بدانیم آن‌گاه باید معیار صحت آن نیز شامل معیارهای علمی و دینی باشد. دیدگاهی که در این کتاب مطرح شده، ملاک صحت را به تجربه تقلیل داده است که با اصل «عدم تعیین نظریه توسط مشاهده و آزمون» مغایر است. حس، عقل و قلب سه منبع شناخت درون انسان هستند که معرفت نتیجه‌ی کارکرد تعاملی صحیح آن‌هاست و ادراک نتیجه‌ی تعامل دائم هر سه مؤلفه به‌صورت یک نظام است. پس در شکل‌گیری علم دینی باید به تجربه، عقل، شهود و درنهایت وحی الهی توجه کرد.

## نقدهای وارد بر مدل تأسیسی علم دینی:

مقصود از مدل تأسیسی – همان‌طور که قبلاً درباره‌ی آن صحبت کردیم – این است که علم دینی همچون هر تلاش علمی دیگر باید در پرتوی قدرت الهام‌بخشی پیش‌فرض‌های خاص خود از یک‌سو و درگیرودار تلاش تجربی از سوی دیگر تکوین یابد.

۱) نقد مربوط به وجود سه منطقه در متون دینی

باقری از سه منطقه در متون دینی صحبت کرده است. وجود این سه منطقه یکی از ویژگی‌های مدل تأسیسی است. می‌توان این سؤال را به‌عنوان نقد مطرح کرد که این سه منطقه چگونه شناسایی شدند؟ به‌بیان‌دیگر، صاحب نظریه با تکیه بر کدام دلیل و مبنا به وجود سه منطقه در دین معتقد شده است؟

۲) نقد رابطه‌ی معرفت دینی با دیگر معرفت‌ها

دکتر باقری می‌گوید: مبنای دین‌شناختی مدل تأسیسی علم دینی، رویکرد گزیده‌گویی در رویکردهای دین‌شناسی است. بر اساس این رویکرد، دین نه هم‌هی حقایق هستی را بیان کرده (برخلاف رویکرد دایرة‌المعارفی) و نه کاملاً صامت است (برخلاف رویکرد قبض و بسط رویکرد هرمنوتیکی).

در این سخن روشن می‌شود که گویی دکتر باقری نظریه‌ی قبض و بسط را به‌درستی دریافته است؛ زیرا این نظریه نمی‌گوید که دین کاملاً صامت است به این معنا که حتی گزیده‌گویی هم نکرده است، بلکه صامت‌بودن در این رویکرد به این معناست که آنچه از متن دین استنباط می‌کنیم، (حتی با اعتقاد به نگاه گزیده‌گویی) معرفت بشری است. یعنی این ما هستیم که با توجه به معرفت‌های دیگر خود مقصود دین را تعیین می‌کنیم. پس آنچه از دین برداشت می‌شود، فقط برداشت ما انسان‌هاست. از این‌رو، رویکرد قبض و بسط نه به گزیده‌گویی دین و نه دایره‌المعارفی بودن آن نظر دارد، بلکه هر دو ی آنان را پوشش می‌دهد.

از طرفی، نظریه‌ی دکتر باقری بیش از آنکه یک مدل تأسیسی از علم دینی باشد، یک مدل از رویکرد تهذیب و تکمیل علوم است. باقری اشکالاتی را به رویکرد تهذیبی دارد که قبلاً اشاره کردیم، اما خود او به نحو دیگری این خطاها را مرتکب می‌شود؛ چراکه مبانی علمی، فرضیه و روش را با مکاتب مختلف تلفیق کرده است.

۳) نقد هدف‌داری علم دینی

دغدغه‌ی مدافعان اسلامی‌سازی علوم، این است که آموزه‌های اسلام را حق می‌دانند و می‌خواهند بر اساس آن علم دینی بنا نهند. اگر مطابق بیان دکتر باقری روشن شدن خطای این الهام‌های برگرفته از آموزه‌های دینی، هیچ تأثیری بر دین ندارد، دیگر چرا دم از خطا بودن این علوم جدید غربی و اصلاح آن‌ها توسط آموزه‌های دینی می‌زنیم؟ به‌بیان‌دیگر هدف از دینی‌سازی علم چیست؟

از نظر دکتر باقری داوری نهایی، همان تجربه‌ی روش تجربی است و دین و آموزه‌های دینی تنها در مقام گردآوری برای الهام‌گیری در ایجاد فرضیه به‌کار می‌آیند. اگر چنین است، دیگر علم دینی معنا ندارد؛ زیرا آنچه علمی بودن علم را تعیین می‌کند، مقام داوری فرضیه‌هاست که در آن از روش تجربی بهره گرفته می‌شود، نه مقام حدس و شکل‌گیری فرضیه. به لحاظ علم‌شناختی، فرقی نمی‌کند که فرضیه را از کجا آورده باشیم.

۴) نقد درباره‌ی تفاوت فرضیه‌های ما با فرضیه‌های دین

طبق سخن دکتر باقری آنچه به آزمون گرفته می‌شود، فرضیه‌های ماست که از ایده‌های دینی الهام گرفته شده‌اند، نه خود ایده‌های دینی. باید از صاحب نظریه پرسید که دست‌آخر شما این فرضیه‌ی الهام گرفته از ایده‌های دینی را، فرضیه‌ی دینی می‌دانید یا غیردینی؟ اگر دینی باشد، نقد و ابطال آن به دین بازمی‌گردد؛ و گرنه چه معنایی دارد که مدافعان علم دینی، این همه بر اثبات علم دینی پافشاری کنند و آنگاه به هنگام ابطال یک فرضیه‌ی منسوب به دین گفته شود که این به خطاهای بشری برمی‌گردد و هیچ اشکالی بر دین وارد نمی‌شود؟

۵) نقد ورود تجربه برای محک‌زدن فرضیه‌ها

در این نظریه، ارتباط منطقی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی برقرار نشده است. می‌دانیم که منابع شناخت اعم از نقل و عقل است. آیا اکتفا کردن به روش تجربی، تناسب بیشتری با معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علم رایج دارد یا علم دینی؟

درواقع مدل تأسیسی دچار تناقض است، زیرا این سؤال مطرح می‌شود که اگر روش تجربی از چنان اعتباری برخوردار است که حتی باید پشتوانه‌ی درستی متون مقدس شوند، چرا نتوانسته پشتیبان صدق گزاره‌های رایج بشری باشد؟ در اینجا می‌توان به تعبیر استاد ملکیان «یک بام و دو هوا» را در این نظریه دید. از یک سو اسلامی‌سازی علوم به علت وجود نقص‌هایی در علوم جدید است که باید با استفاده از متون مقدس رفع شود؛ اما از طرف دیگر اجازه‌ی این کار را باید روش‌شناسی علوم جدید صادر کند؛ و این همان یک بام و دو هوا است.

موارد بیان‌شده تحلیل نقادانه‌ی مختصری از نظریه‌ی تأسیسی دکتر باقری بوده است. نویسنده سعی داشته است پس از توضیح دیدگاه ایشان در زمینه‌ی علم دینی، نقدهای وارده را نیز بازگو کند. در نهایت، نتیجه‌گیری از مطالب بر عهده‌ی مخاطبان عزیز خواهد بود.



۱ منابع مورد استفاده برای نقد نظریه‌ی تأسیسی علم دینی: مقالات «نقدی بر کتاب هویت علم دینی؛ نگاهی معرفت‌شناختی به نسبت دین با علوم انسانی» نوشته‌ی سیدمحمدرضا تقوی و «بررسی مدل تأسیسی درباره‌ی علم دینی» نوشته‌ی منصور نصیری

# معرفی کتاب

## منزلت عقل

## در هندسه‌ی

## معرفت دینی



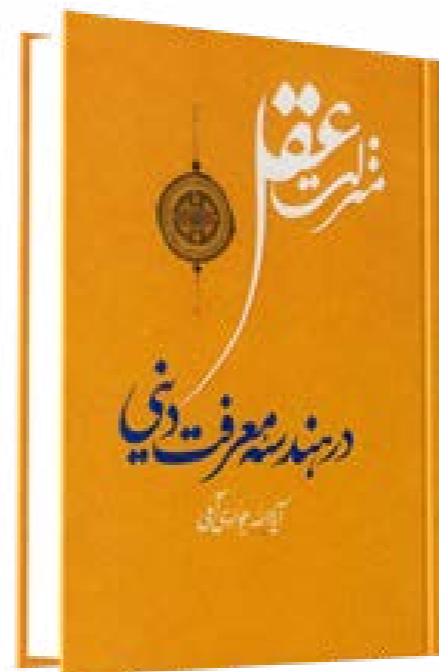
محدثه شاه‌حسینی

### اثر آیت‌الله جوادی آملی

### عناوین مورد بحث

این کتاب شامل دو بخش می‌شود. بخش اول با نام «منزلت عقل» چهار فصل دارد. در فصل اول مراد از مفاهیم پایه از جمله دین، عقل، وحی و نقل مشخص می‌شود. در فصل دوم با عنوان «شان عقل در قلمرو دین، توضیحات کلی در باب نسبت عقل با بعد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دین ارائه می‌گردد و نیز به محدودیت‌های ادراکی عقل در حوزه‌ی دین اشاره می‌شود. فصل سوم و چهارم از این بخش با عناوین «نسبت عقل و نقل در قرآن» و «تعارض عقل و نقل» به ارتباطی که میان عقل و نقل وجود دارد، پرداخته می‌شود. صحبت از ارتباط عقل و نقل که مهم‌ترین نکته در نظریات آیت‌الله جوادی آملی را در بر دارد، در این قسمت توضیح داده می‌شود.

بخش دوم ذیل عنوان «آثار و نتایج هماهنگی و همتایی عقل و نقل» ثمرات ارتباط عقل و نقل را به مخاطب می‌شناساند. به این منظور، ابتدا نزاع‌هایی که امروزه در باب علم و دین مطرح شده، ریشه‌یابی می‌شود. در فصل دوم، راه‌حل اسلامی کردن علوم و دانشگاه‌ها در نسبت با نظریه‌ی مطرح‌شده در باب ارتباط عقل و دین توضیح داده می‌شود. در شماره‌ی قبلی نشریه شاکله، در مطلبی درباره‌ی این دیدگاه توضیح مختصری ارائه شد. در ادامه، در فصل سوم از بخش دوم، از تأثیر همگامی عقل و نقل در قلمرو اسلامی سخن به میان می‌رود و در آخر، فصل چهارم به نقد مکتب تفکیک از جانب دیدگاه موردنظر پرداخته شده و تمایزات این دو دیدگاه مشخص می‌گردد.



### ایده‌ی اصلی کتاب

آیا عقل با دین در تقابل است؟ آیا باید حساب کتاب و سنت را با علوم عقلی اعم از تجربی و غیرتجربی جدا دانست؟ چه نسبتی میان علم و دین وجود دارد؟

دیدگاه کلی کتاب حاضر بر این ایده استوار است که نزاع‌های موجود در باب تعارضات علم و دین، برآمده از یک سوء فهم از رابطه‌ی عقل و دین است. تلاش برای پاسخ به این سؤال که «آیا عقل با دین تقابل دارد؟» تلاشی بی‌فایده است چرا که مسئله را باید به گونه‌ای دیگر طرح کرد. اگر دست به این مقایسه ببریم، عقل را در مختصاتی جدا از دین دانسته‌ایم؛ حال آنکه اگر دقیق بنگریم، این دو در یک سطح نیستند تا بخواهیم از تعارض یا عدم تعارضشان سؤال پرسیم. علامه جوادی آملی ضمن اشاره به این نکته در کتاب، برای پاسخ به چالش علم و دین زاویه‌ی دیگری در نگاه به رابطه‌ی عقل و دین برمی‌گزیند.

برای درک این دیدگاه، فهم این نکته اهمیت دارد که تمام واقعیت فعلی یا قول خداوند است. با این نگاه، حصول هرگونه معرفت درباره‌ی موجودات، خارج از قلمروی معرفت دینی نمی‌تواند باشد. در واقع حصول شناخت نسبت به واقعیت، از زاویه‌ای دیگر شناخت خداوند است. بنابراین، نمی‌توان گفت عقل می‌تواند واقعیتی را کشف کند که از قلمروی افعال و اقوال خداوند خارج باشد. با این حساب، سخن گفتن از عقل به‌عنوان موجودی که بتواند تقابلی با دین داشته باشد، خطاست. نکته این است که آنچه به‌طور متمایز و هم‌سطح با عقل، در پیچه‌ی دیگری از شناخت را به روی انسان می‌گشاید، «نقل» است. عقل و نقل دو منبع معرفت هستند که امکان تعارض دارند. به عبارتی، می‌توان معرفت دینی را مجموعه‌ای از معارف دانست که در کنار هم هندسه‌ای کلی به وجود می‌آورند و هر شکل از معرفت در این تصویر کلی در جای مخصوص خود قرار گرفته و برای ایفای وظیفه‌ی مخصوصی گماشته شده است. این توهم که شکلی از معرفت وجود دارد که خارج از این مجموعه معنا دارد، خطا در درک رابطه‌ی عقل و دین است. علاوه‌براین، نگاه انحصاری به عقل یا نقل معیوب و مردود است؛ کتاب و سنت برای به دست آوردن شناخت دینی جوابگو نیست و نیز تکیه‌ی صرف بر عقل کافی نخواهد بود. هر کدام از این دو بدون دیگری ناقص است و تنها در صورت استفاده‌ی هم‌زمان از هر دو، امکان شناخت حقیقی برای ما حاصل می‌گردد. با این وصف، واضح است دیدگاهی که تنها راه شناخت واقع را به حس منحصر کند درکی نابجا از علم و فلسفه به دست می‌دهد و همین موضوع باعث می‌شود علم و دین متعارض به نظر آید. عقلی که با رویکردی خودبنیادانگار به کار گرفته و مستقل پنداشته شود، نگاه استقلال‌ی به علم را در پی می‌آورد و در این صورت است که با دین تعارض پیدا می‌کند. درک و رعایت مرزهای علوم نکته‌ای بسیار حائز اهمیت است. نگاه انحصاری به علوم تجربی برای شناخت واقع، ورودی نابجا به قلمروی عقل تجریدی است. معارف تجربی هرگز نمی‌توانند نقش دانش تجریدی را ایفا کنند و اگر چنین سوء برداشتی صورت گیرد، طبیعی است اگر فلسفه‌ای ملحدانه در پی آید که دین را منکر شود. عدم رعایت مرزهای علوم، رخدادی در نگاه عالم است و فقط در این نسبت است که مفهومی به نام «علم سکولار» معنا دار می‌شود. عالم سکولار کسی است که به غلط معارف حسی و عقلی را خوداتکا دانسته و در جهان‌بینی خود، مبدأ فاعلی و غایی جهان را که خداوند است، در نظر نمی‌گیرد. اما، در تصویری که با دین مطابقت دارد علوم تجربی، عقلی و نقلی هر کدام جای خود را در ارائه‌ی شناخت کلی و جزئی از جهان دارند.

در کتاب «عقل در هندسه‌ی معرفت دینی»، به‌طور نسبتاً مبسوطی نشان داده شده که اگر تعارضی میان عقل و نقل ظاهر شود، چه راه‌حلی برای علاج این مشکل وجود دارد.

@eslamiravan  
@shaakele  
@shaakele  
eslamiravan@gmail.com